

جان فائتہ
ترجمہ ی محمد رضا شکاری

تا بہار صبر کن، باندینی

www.ketab.ir

ofoqbooks.com

ofoqpublication

ofoqpublication

فانته، جان، ۱۹۰۹ - ۱۹۸۳ م. Fante, John
تابهار صبر کن، باندینی / جان فانته؛ ترجمه ی محمدرضا شکاری.
تهران: افق، ۱۳۹۹.
۲۴۸ ص.

ادبیات امروز: ۱۴۱.
978-600-353914-3

فیبا
عنوان اصلی: Wait until spring, bandini.

داستان های آمریکایی -- قرن ۲۰ م.
American fiction -- 20th century

شکاری، محمدرضا، ۱۳۶۷ -، مترجم.
PS۳۵۲۹

۸۱۳/۵۴
۷۳۷۱۹۱۰

سرشناسنامه
عنوان و نام پدیدآور
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
فروست
شابک
وضعیت فهرست نویسی
یادداشت
موضوع
موضوع
شناسه ی افزوده
رده بندی کنگره
رده بندی دیویی
شماره ی کتابشناسی ملی

تابهار صبر کن، باندینی

ادبیات امروز / مجموعه ی فانته

نویسنده: جان فانته

مترجم: محمدرضا شکاری

ویراستار: رضا فیض

طراح جلد: مجید کاشانی

صفحه آرای و نسخه پردازی: آتلیه ی نشر افق

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۵۳-۹۱۴-۳

چاپ دوم: ۱۴۰۰، ۵۵۰ نسخه

لیتوگرافی: شفق ● چاپ و صحافی: پزمان

کلیه ی حقوق چاپ و نشر این اثر برای مؤسسه ی نشر افق محفوظ است.
هر گونه استفاده از کتاب آرای و عناصر آرایشی و نیز تکثیر و تولید دوباره ی
آن به هر شکل و شیوه از جمله چاپی، کپی، صوتی، تصویری و الکترونیکی
بدون اجازه ی مکتوب ناشر پیگرد قانونی دارد.

۶۲۰۰۰ تومان

افق
نشر

تهران، ص. پ. ۱۱۳۵ - ۱۳۱۴۵

تلفن ۶۶۴۱۳۳۶۷

ofoqbooks.com

info@ofoqbooks.com

ofoqpublication

ofoqpublication

مقدمه

سال‌ها پیش یکی از دوستان قدیمی پدرم داستان زیر را برایم تعریف کرد... سال ۱۹۳۰ بود. جان فانتی بیست و یک ساله آه در بساط نداشت، تازه به کالیفرنیا آمده بود و با کار کردن در اسکله‌ها و کنسروسازی‌های ویلمینگتون، در شصت کیلومتری جنوب لس‌آنجلس، پول درمی‌آورد. پدرم تمام درآمدی را که می‌توانست از کارهای گوناگونش کسب کند، مستقیم برای مادر، خواهر و برادرانش می‌فرستاد.

اما جان فانتی جوانی پردل و جرئت بود. برای ه. ل. منکن، سردبیر مجله‌ی ادبی معروف آمریکن مرکوری^۱ نامه فرستاد و مصرانه از منکن تقاضا کرد نوشته‌های او را چاپ کند. طبق گفته‌های فانتی جوان، مرکوری داشت فرصت همکاری با شرود اندرسون^۲ تازه را از دست می‌داد. کنوت هامسون^۳ بعدی.

پاسخ‌های منکن محترمانه بود. جواب نامه‌های پدرم را داد و تشویقش

1. H. L. Mencken

2. American Mercury

۳. Sherwood Anderson نویسنده‌ی معروف آمریکایی خالق رمان واینتیوگ، اوهایو-م.

۴. Knut Hamsun نویسنده‌ی معروف نروژی و برنده‌ی جایزه‌ی نوبل که بهترین اثرش گرسنگی تأثیر بسیاری روی جان فانتی گذاشت-م.

کرد داستان‌هایش را برای او بفرستد. اما این موضوع برای پدرم دردسرساز شد. او داستانی نداشت، فقط ایده‌هایی برای داستان داشت. اما سخت معتقد بود اگر کسی به او پول بدهد، می‌تواند یک خروار داستان درخشان بنویسد. یک مشکل مهم دیگر هم در کار بود، پدرم بلد نبود تایپ کند.

یک روز عصر، جان فانتنه با عزمی راسخ و یک بسته سیگار لاکه استرایک در جیب پیرهنش، درحالی‌که لبخند همیشگی‌اش را به لب داشت، از پله‌های دفتر روزنامه‌ای محلی بالا رفت. در اتاق مطبوعات از خبرنگار استخدامی آنجا پرسید می‌تواند اجازه بدهد او آن شب ماشین تحریری استفاده‌ای را قرض بگیرد یا نه. فانتنه توضیح داد می‌خواهد داستانی بنویسد. داستانی معرکه. داستانی درخشان. قصه‌ای با چنان بُعد و عمقی که سپیده زده می‌توانست ذات ادبیات آمریکا را دگرگون کند. خبرنگار، طبق گفته‌ی دوست پدرم، سرش را خاراند، میزی خالی را به این جوان نشان داد و گفت: «بفرما».

تا فردا صبحش، جان فانتنه نه تنها تایپستی شده بود که می‌توانست دو انگشتی تایپ کند، بلکه صفحاتی که نوشته بود در پاکت پستی هوایی داشت به مقصد امریکن مرکوری در بالتیمور می‌رفت.

پدرم در مقام نویسنده‌ای جوان، کوهی از انرژی بود. در روزهای اول اگر از او می‌پرسیدی بهترین نویسنده‌ی آمریکا کیست، او درجا می‌گفت: «معلومه که من، جان فانتنه، پس می‌خواستی کی باشه؟»

پس چه بلایی سر حرفه‌ی ادبی جان فانتنه آمد؟ چطور یکی از بهترین نویسندگان نسل خودش به ورطه‌ی گمنامی افتاد و تازه پنجاه سال بعد، چند ماه پیش از مرگش، دوباره کشف شد؟
زمان گذشت. پدرم پیوسته با مجله‌ی مرکوری منکن و سایر مجله‌ها

همکاری می‌کرد. اعتبار ادبی خوبی کسب کرد. اما آن روزها، روزهای رکود اقتصادی بود و زمانه‌ای سخت. خیلی سخت.

شب‌ی در سال ۱۹۳۴ در رستوران موسو فرانک بلوار هالیوود، فرانک فنتون، رفیق شفیق معتاد به پین‌بالِ جان فانت، نقشه‌ی پول‌سازی به ذهنش رسید. یک فیلم تقلیدی گنگستری با تمِ جان دیلینجر. می‌توانستند دونفری بنویسند و به اهالی سینما بفروشند، فنتون در یکی از استودیوها آشنا داشت. ویراستاری به نام راس ویلز. پدرم مثل همیشه آه در بساط نداشت بنابراین مایل بود برای به دست آوردن پول به هردری بزند.

دونفری ظرف چند روز متن را نوشتند و به برادران وارنر دادند. بفرما! تا آخر هفته جان فانت اولین کارش را در مقام فیلمنامه‌نویس به دست آورد. هفته‌ای صد و پنجاه دلار عجب ثروتی! از آن لحظه به بعد، در باقی مانده‌ی بهترین سال‌های نویسندگی‌اش، پدرم برای اینکه پولی دریاورد، پستان‌های این خوک مالی چاق را می‌دوشید. کتابی که در دست دارید، «تا بهار صبر کن، باندینی»، پس از یک دوره‌ی پر بار فیلمنامه‌نویسی در یکی از بزرگ‌ترین استودیوهای هالیوود نوشته شده است.

خیلی‌ها بدیهی می‌دانستند که جان فانت استعدادش را برای پول کلانِ کار فیلمسازی «فروخت» و حرفه‌ی ادبی‌اش در پارکینگ استودیوهای پارامونت به پایان رسید. من در کار ادبی‌ام با این تصور هم نظر بوده‌ام. اما در حقیقت، این فقط نیمی از واقعیت است. علت واقعی اینکه پدرم تبدیل شد به نویسنده‌ای فراموش‌شده، بخت بد است. بخت بد زشتِ لعنتی! امروزه در آمریکا، بیش از شانزده سال پس از مرگ او، رمان از غبار پیرس جان فانت را شاهکاری کوچک می‌دانند. در واقع، همین تازگی‌ها، مجله‌ای آمریکایی نوشت که جان فانت باید در میان نویسندگان بزرگ قرن

بیستم قرار بگیرد.

پس چرا وقتی از غبار پیرس برای اولین بار در سال ۱۹۳۹ منتشر شد، کمتر از سه هزار نسخه فروخت؟ کتاب نقدهای فوق العاده‌ای دریافت کرد. جان فانت به درستی امیدوار بود این کتاب او را به یکی از نویسندگان بزرگ زمانه‌اش تبدیل کند. حتی ناشرش، استک پُل^۱ و پسران هم چنین نظری داشت.

پس چرا؟

می‌توانم چندین و چند داستان را از بخت بی‌اندازه بد پدرم در مقام نویسنده به یاد بیاورم، اما این یکی در حال حاضر بیشتر از بقیه خودنمایی می‌کند. استک پُل در سال ۱۹۳۹ (بدون اجازه‌ی نویسنده) کتابی چاپ کرد به نام نبرد من. نویسنده در بهترین حالت ممکن، آماتوری ادبی بود. نحوش مغشوش بود. احمقانه. پاراگراف‌های بی‌هدف بود و تمایل داشت مدام درباره‌ی جزئیات و چرندیات و راجی کند. بدیهی است که آدولف هیتلر از دست همه عصبانی شد. بنابراین پیشوا تصمیم گرفت از استک پُل و پسران شکایت کند که درست و حسابی از او اجازه نگرفته بود تا بیانیهِ دوران زندانش را چاپ کند. به این ترتیب، پولی که در سال ۱۹۳۹ باید صرف تبلیغ از غبار پیرس می‌شد و اعتباری ادبی به جان فانت می‌بخشید که سزاوارش بود، خرج دادگاه‌هایی برای به پایان رساندن جنگی حقوقی شد.

کتاب پدرم فراموش شد تا اینکه چارلز بوکفسکی به جان مارتین در انتشارات بلک اسپارو^۲ گفت نسخه‌ای از رمان از غبار پیرس را از قفسه‌های گرد و خاک گرفته‌ی کتابخانه‌ی عمومی لس‌آنجلس بیرون کشیده است.

بخت ادبی جان فانته این گونه بود.

اما این هم آن روی سکه؛ پدرم سبک زندگی خوش و بی پروایی داشت. سرگرمی‌های محبوبش پوکربازی در هتل گاردن آو الیه^۱ بلوار سانست^۲ و عیش و نوش با رفقای نویسنده‌اش و هفته‌ای چهار روز گلف بازی در زمین رنچو پارک بود. نثر پدرم درخشان بود. او می‌توانست، می‌بایست اعتباری ادبی به اندازه‌ی همینگوی^۳، استاین‌بک^۴ یا سارویان^۵ داشته باشد، اما تقدیر دست‌های بدی به او داد، نه برگ‌هایی برنده.

پس این کتاب، تا بهار صبر کن، باندینی، اولین رمان جان فانته است. شروع حماسه‌ی ادبی آرتورو باندینی است. این کتاب به‌خاطر کیفیت درخشانش نظیر ندارد. به قول بهترین دوستم: «... تا وقتی لب‌ها بتوانند بخوانند و چشم‌ها بتوانند ببینند، این کتاب هم زنده می‌ماند و به توزندگی می‌بخشد.»

لذتش را ببرید.

دن فانته^۶
لس‌آنجلس

ژوئیه ۱۹۹۹

۱. Garden of Allah به معنای باغ خدا-م.

2. Sunset Boulevard

۳. Hemingway؛ ارنست همینگوی، نویسنده‌ی معروف آمریکایی و خالق شاهکارهایی چون وداع با اسلحه و این ناغوس مرگ کیست-م.

۴. Steinbeck؛ جان استاین‌بک، نویسنده‌ی بزرگ آمریکایی که معروف‌ترین اثرش خوشه‌های خشم است-م.

۵. Saroyan؛ ویلیام سارویان، نویسنده‌ی ارمنی آمریکایی که بهترین اثرش کمدی انسانی است-م.

۶. Dan Fante؛ پسر جان فانته که در نویسندگی راه پدرش را در پیش گرفته است-م.